

مقدمه‌ای بر علم جغرافیا (با توجه به مکتب جغرافیایی آلمان)

دکتر سیروس شفقی

از دانشگاه اصفهان

در باره علم جغرافیا باید گفت که عده‌ای این علم را علمی کامل دانسته و بدون هیچ‌گونه ایرادی آن را پذیرفته و طرفدار آن هستند و برعکس عده‌ای نیز آن را علم مستقل و کاملی نمی‌دانند و در پذیرش این علم بعنوان علمی کامل دچار تردید و اشکال می‌گردند و این دسته علم جغرافیا را علمی میدانند که هنوز مسائل و وظائف خود را بطور واضح و روشن بیان ننموده‌است. علت این امر آنست که این عده در باره جغرافیا مطالب و اصطلاحات جزئی و الفاظ پیش پا افتاده‌ای را که فقط با علم جغرافیا نسبتی دارند مدّ نظر قرار داده و همین اصطلاحات و الفاظ است که آنها را در امر قضاوت در باره علم جغرافیا دچار اشتباه می‌سازد.

مثلاً علم جغرافیا در بیان پاره‌ای از اصول خود مجبور است از اصطلاحات زمین‌شناسی سخن بمیان آورد و یا تمدنهای ملل مختلف را مورد مقایسه قرار دهد و یا زیباییهای مناطق مختلف را بیان نماید و یا زندگی اقوامی بیگانه و دور دست را بررسی کند و از مجموعه همه آنها به نتایج و فوایدی برسد که هدف اصلی جغرافیا را در بر خواهد داشت. در همین جا است که باید گفت افرادی که دچار اشتباه میشوند هدف واقعی و اصلی جغرافیا را در نظر نمی‌گیرند و مناظر و اصطلاحات مختلف را که فرعیات هستند بمعنی هدف اصلی جغرافیا پذیرفته‌اند و این معنی واقعی جغرافیا نیست بلکه تعریف و توصیف‌هایی

است که فقط با جغرافیا نسبتی دارند .

از مطالب فوق بزرگترین و بهترین نتیجه‌ای که گرفته میشود بیان این حقیقت است که در علم جغرافیا باید زبان علمی را بکار برد تا درک و فهم آن نیز آسان تر و صحیح تر باشد و چنانچه بخواهیم درک و فهم واقعی و هدف اساسی جغرافیا را دریابیم باید متدها و روش‌های تحقیق این علم را کاملاً مطالعه کنیم و بماهیت این روشها و متدهای تحقیق پی ببریم و بین روش تحقیق و هدف عالی جغرافیا تفاوتی قائل نشویم. در چنین صورتی از زحمات و متدهای خود نتیجه گرفته و کاری موفقیت آمیز انجام داده ایم و باید گفت که جغرافیا نه تنها در موارد گوناگونی بکار برده میشود بلکه در بسیاری از کارهای علمی مددکار و عامل اساسی و اصلی بشمار میرود .

نکته بسیار مهم و قابل توجهی که پژوهندگان جغرافیا بویژه دانشجویان در ابتدای آشنائی خویش با این علم باید در نظر داشته باشند اینست که از عقاید مختلف و متضاد دانشمندان و بحث و کشمکش‌های آنها پرهیز کنند زیرا چنانچه بخواهند همه آن عقاید و مباحث را يك يك مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند از منظور و هدف اصلی جغرافیا دور مانده بهیچ نتیجه‌ای نخواهند رسید و شخص مبتدی و تازه‌کاری که بخواهد مطالعات جغرافیائی را دنبال کند باید ابتدا اصطلاحات صحیح و مطالب اساسی را فرا گرفته و بتدریج بریزه‌کاریها و مطالب دیگر وارد شود و چنانچه بخواهد از ابتدا اساس کار را فراموش کند و فرعیات را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد کار او مانند طفلی خواهد بود که بدون دانستن الفبا میخواهد املائی صحیح داشته باشد .

حال باید دید الفبای علم جغرافیا چیست ؟

بعقیده من دانستن جغرافیای عمومی، مناظر جغرافیائی و حدود آنها و وحدت جغرافیائی از الفبای علم جغرافیا هستند که شناخت آنها لازم و واجب است و پس از این مرحله، دومین مرحله که اساسی تر و مهمتر است و ما را به نتیجه کار نزدیکتر میسازد،

شناختن هدف اصلی و اساسی جغرافیا است و یا واضح‌تر بگوئیم پس از آنکه الفبای جغرافیا را فرا گرفتیم باید به‌بینیم منظور از شناخت این الفبا چه بوده است؟ آیا دانستن جهات مختلف جغرافیائی و حدود کشورها منظور واقعی این علم را تأمین کرده است؟ بدون شك باید گفت خیر، زیرا هدف جغرافیا شناختن روابط علت و معلول و درك و شناخت مسائل مهم جغرافیائی است.

جغرافیا چه میخواهد؟

در ابتدا، بیان این حقیقت لازم است که آنچه با جغرافیا سر و کار ندارد کدام است؟ و آنچه در گذشته مردم آنرا بنام جغرافیا می‌شناختند معنی این علم نیست. دانستن کوهها، رودها، پایتختها و تصویر مناظر رنگی در کتابها نشان‌دهنده و بیان‌کننده معنی جغرافیا نیستند.

امروزه سعی شده که بجای تصاویر زیبای کتب جغرافیائی قدیم عکسهای گوناگونی از سطح کره زمین نشان دهند و پدیده‌ها و عوامل بوجود آورنده آنرا بشناسند و مورد مطالعه قرار دهند و همانطوریکه در هر علمی معنی لغوی آن علم را مورد بحث قرار میدهم باید علم جغرافیا را نیز مورد مطالعه قرار داد.

هرگاه معنی لفظی جغرافی را بیان کنیم عیب و نقص بزرگی در علم جغرافیا و کار آن مشاهده خواهد شد، زیرا معنی تحت‌اللفظی جغرافیا تعریف و توصیف زمین است و همانطوریکه قبلاً گفته شد تعریف و توصیف زمین نسبتی با علم جغرافیا دارد درحالیکه هدف و منظور جغرافیا شناخت علت و معلول و حل مسائل ناشناخته و مجهولی است که در سراسر جهان وجود دارد، و چنانچه فقط بتوصیف و تعریف زمین اکتفا کنیم در مطالعه جغرافیای امروز سهمی نداشته و جغرافیا را مانند زمان قدیم و قرون وسطی مطالعه کرده‌ایم، و این مطالعه ارزش علمی نخواهد داشت و چنانچه کلمه توصیف و تعریف زمین

را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم بامشکلاتی روبرو خواهیم شد زیرا لغت زمین‌بفاری و نیز سایر زبانها مانند زبان آلمانی دارای معانی مختلفی است. گاهی بمعنای کره زمین و زمانی بمعنای خشکی که متضاد دریا باشد تلقی میشود و حتی بخاک و زمین زراعتی نیز اطلاق میگردد. پس نامگذاری این علم آنطور که باید صحیح نبوده و حتی در وطن جغرافیای علمی یعنی آلمان نامهای دیگری که از کلمات آلمانی مشتق شده بر این علم نهاده اند و امروزه بزبان آلمانی آنرا Erdkunde می‌نامند.

این لغت از دو کلمه Erde بمعنای زمین و Kunde بمعنای علم تشکیل گردیده است. اما ارزش و اهمیت واقعی این علم بقدری زیاد است که نباید درباره نامگذاری و اشکالات نام آن بحث و گفتگو نمود و باید هدف اصلی این علم را در نظر گرفت که مطالعه سطح کره زمین در زمان حال و آینده و گذشته و نتیجه‌گیری از آنهاست. کره زمین جزو یکی از سیارات منظومه شمسی است و علوم مختلف از زمانهای دیرین آنرا مورد مطالعه قرار داده اند منتها هر يك از علوم از نظر خاصی زمین را مطالعه مینموده اند و آنچه را که نجوم و زمین‌شناسی و ژئوفیزیک از مطالعه زمین کسب مینماید با هدف و منظور اصلی جغرافیا یکی نبوده و تشریح مقاصد مختلف علوم از مطالعه زمین از بحث ما خارج است.

در علم جغرافیا از پیدایش و بوجود آمدن کره زمین کمتر گفتگو میشود و بیشتر از ساختمان داخلی و فرم بیرونی و پوسته زمین سخن می‌آید که چگونگی آنرا تحت عنوان پیکر زمین‌شناسی مطالعه مینمائیم، ولی بطور کلی باید دانست که علم جغرافیا بیشتر از همه درباره پوسته زمین و سطح آن گفتگو میکند خواه این پوسته در آب باشد و خواه بیرون آب و خواه بر ارتفاع و خواه کم از ارتفاع، و علاوه بر آن هوای مجاور کره زمین نیز تحت عنوان آتمسفر Atmosphäre مورد مطالعه و بررسی این علم است و این امر تأثیراتی در ایجاد ناهمواریها و آب و هواهای مختلف و پوشش گیاهی و پراکندگی

حیوانات خواهد داشت که همه آنها را علم جغرافیا بررسی میکند. انتخاب يك واحد جغرافیایی در سطح کره زمین بطور افقی چه دریا و چه خشکی، چه فرو رفتگی یا برآمدگی در مقام مقایسه با مطالعه سیاره‌یی و جهانی بسیار محدودتر و ناچیزتر می‌نماید. در نتیجه پیشرفت علوم بشری و نیز افزایش حس کنجکاوی خاصی که بشر امروزی در باره شناخت محیط زندگی خود بکار میبرد باعث شده که انسان با محیط زندگی خویش بیشتر آشنا شود و نیز باید گفت که این آشنائی و شناخت از زمانهای بسیار قدیم وجود داشته و حتی همزمان با اولین تمدن و فرهنگ بشری بوده است. شناخت موقع جغرافیائی، مناظر مختلف، تشخیص دوری و نزدیکی، همه دست بدست هم داده و در حافظه و افکار بشر مؤثر افتاده‌اند و منجر به ترسیم نقشه‌های جغرافیائی بدست بشر از زمانهای بسیار قدیم گردیده است، زیرا يك اجتماع بشری محتاج باین آشنائی بود. گرچه بشر بمحیط خود تا اندازه‌ای آشنائی داشت ولی این آشنائی در سطح محدودی بود و اغلب از شناخت يك چشمه آب یا يك منطقه خشک یا يك جنگل و پوشش گیاهی کم و زیاد در نقاطی از سطح کره زمین تجاوز نمی‌کرد، ولی این شناسائی‌های محدود انسانهای اولیه، که خود دارای فرهنگ ابتدائی بودند، کم‌کم دست بدست هم داده و روز بروز تکمیل‌تر شده و تشکیل اطلاعات جغرافیائی را داده‌اند و امروزه با پیشرفت‌هایی که در زمینه نقشه برداری و نقشه‌کشی حاصل شده دیگر احتیاج بشرح و توصیف موقعیتهای مختلف جنگل و یا جلگه و کوهستانها نیست و تنها با مطالعه نقشه‌های تهیه شده تمام این اطلاعات در اختیار بشر خواهد بود. بعضی از دانشمندان با تحقیقاتی که درباره این علم کرده‌اند خوشحالند که توانسته‌اند خدمتی بجامعه بشری انجام دهند و حتی گروهی جان خود را نیز در این راه از دست داده‌اند ولی امروزه این قبیل افراد بسیار نادر هستند. در میان گروههای مختلف اجتماعی، کشاورزان در مورد محیط زیست و زندگی خویش اطلاعات زیادتری دارند و شکی نیست که انسان از بدو زندگی و آغاز آفرینش خویش

تا حدی جغرافی‌دان بوده است، زیرا او برای ادامه حیات راهی جز این نداشت ولی این امر بسیار جزئی و ابتدائی بود و با مسائل مهم جغرافیائی امروزی تفاوت کلی داشته و از طرفی تکامل علوم مختلف بدرك علم جغرافیا كمك کرده است .

چنانچه قرن ۴ قبل از میلاد را بخاطر آوریم (دوره هخامنشیان) خواهیم دید که فقط منطقه خاورمیانه (آسیای جنوب غربی) و ممالک مدیترانه‌ای برای ما و اروپائیان تا حدی شناخته بود و نیز سواحل غربی آفریقا تا منطقه استوائی بطرف شمال تا جنوب انگلستان برای بشر آن روز تا اندازه‌ای شناخته شده بود و بطوریکه از مدارك تاریخی یونانیان برمیآید کمی بعد از آن تاریخ سپاهیان اسکندر از طریق ایران تا هندوستان رفته‌اند و تا مدتها بعد برای اروپائیان دنیای جدیدتری شناخته نشده بود تا بالاخره در اواخر قرن ۱۳ میلادی وسیله مارکوپولو اطلاعات جدیدتر و کاملتری در اختیار اروپائیان قرار گرفت و در قرن ۱۴ با کشف سواحل غربی آفریقا تا خط استوا و سواحل شرقی تا ماداگاسکار بوسیله اعراب پرده از این مناطق مجهول و ناشناخته برداشته شد و بدنبال آن کشف دماغه امید در جنوب آفریقا و نیز کشف قاره آمریکا در اواخر قرن ۱۵ باعث پیدایش يك سلسله اکتشافات مهم و پرارزش توسط اروپائیان شد که در حدود چهارصد سال بطول انجامید و گفتگو درباره چگونگی آن از بحث ما خارج است و بدین ترتیب بشر بتمام دنیا مسلط شد و شناسائی خود را درباره ممالک مختلف کامل نمود و گواينکه درباره شناخت این ممالک و تعریف و توصیف آنها نقایصی بچشم میخورد ولی برای کشف يك سرزمین جدید در سطح زمین دیگر جای مطالعه باقی نیست و در نتیجه مسافرتهای علمی مداوم توسط جغرافی‌دانان، نقشه برداریهای کامل و اندازه‌گیریهای دقیق بعمل آمده و امروزه عکسبرداریهای هوائی نیز باین امر كمك می‌نماید . پس از آنکه افق جغرافیا تمام قاره‌ها را فرا گرفت این علم با بدومین مرحله علمی خویش نهاد و بمدارك جمع‌آوری شده نظم و ترتیب خاصی داده شد و بصورت سیستماتيك درآمد و بطور کلی

به مطالب علمی توجه زیادتری مبذول شد و بر اصول علت و معلول پایه‌گذاری گردید . زیرا دیگر فقط بتعریف و توصیف احتیاجی نبود بلکه زمانی فرا رسید که میبایستی درباره واقعات، بیشتر بحث و گفتگو شود و مطالب مهم و دقیق و حساس علمی از مدارك جمع‌آوری شده خارج گردید و پراکندگی جغرافیائی و نسبت و ارتباط آنها بایکدیگر مورد مطالعه قرار گرفت و محیط زندگی بشری و تأثیر آن در زندگی روزمرهٔ انسانها خواه از نظر اقتصادی و خواه از نظر بیولوژیکی تشریح گردید و تکامل آن بحدی رسید که در دانشگاهها بصورت علمی مستقل درآمد و طولی نکشید که بشعبات مختلف تقسیم گردید و این تقسیمات اغلب دلایلی قانع‌کننده دارند ، و هدف اصلی این تقسیم درك واقعی بشر از مطالب علمی است .

تکامل و روش تحقیق در علم جغرافیا :

ابتدا نظری بتکامل و روش تحقیق این علم میاندازیم تا بدینوسیله جغرافیای علمی امروزی را که در مقام مقایسه با جغرافیای قدیم بنهایت تکامل خود رسیده است بهتر درك نمائیم. در این بحث باید بین توسعه و شناسائی بشر از محیط خویش که خیلی بکندی صورت گرفته با اکتشاف و تاریخ‌کشف قاره‌های مختلف فرقی قائل شویم . این دو نکته باید بطور کامل در تاریخ تکامل این علم تشریح گردد و آشنائی با تاریخچهٔ علم جغرافیا برای تحصیل آن کاریست لازم و واجب ولو آنکه این شناسائی و آشنائی منحصر بنکات برجستهٔ آن باشد .

از روزیکه در یونان قدیم مدارك و کتب مربوط بممالک چینی‌ها بنام یوکونگ^۱ Yükung^۱ مورد مطالعه قرار گرفت یونانیان باستان توجه خاصی باین کتاب مبذول داشتند

۱- Yükung کتابی است در مورد ممالک و مناطق مختلف ، رودها ، دریاها ، کوهها و تشکیلات مالی و اداری سلسلهٔ شانگ (در حدود سال ۱۱۲۵ قبل از میلاد مسیح) وهمچنین در مورد تاریخ دورهٔ ۲۲۰۰ قبل از میلاد مسیح که بیشتر جنبهٔ افسانه‌ای دارد .

و آنرا بروش سیستماتیک درآوردند و در همین موقع دانشمندان آن زمان در پیشبرد علم جغرافیا از دوروش علوم مختلف پیروی کردند. گروهی از نظر علوم ریاضی و طبیعی که پایه‌گذاران آن عبارت بودند از آنکسیماندر (Anaximander) (۶ قرن قبل از میلاد مسیح) - اراتوستن (Eratosthenes) (سه قرن قبل از مسیح) - بطليموس (Ptolemäus) (دو قرن قبل از میلاد مسیح) و گروهی دیگر بررسی خود را بر پایه و اساس علوم انسانی قرار داده‌اند که مهمترین آنها عبارتند از هرودوت (Herodotus) (قرن پنجم قبل از میلاد) و دیگری استرابون (Strabo) (یک قرن قبل از میلاد مسیح). دسته اول که خود بوجود آورنده لغت جغرافیا هستند در تاریخ علوم بنام ریاضی‌دانان اسکندریه معروف هستند و کوشش زیادی کردند تا آثاری ارزنده از خود بیادگار گذاشتند. در این دوره گامهای مثبتی که درباره علم جغرافیا برداشته شد عبارت بود از طرح و تقسیم نقشه‌هایی از سطح کره زمین که همگی بوسیله ریاضی‌دانان و منجمین صورت‌گرفت و در این دوره بود که حس کنجکاو بشر او را ب فکر اندازه‌گیری ابعاد زمین و بزرگی آن و خشکی‌های سطح زمین تاحدی که برایش روشن بود انداخت ولی دسته دیگر ضمن تشریح و توصیف ممالک مختلف آنها را از نظر طبیعی و فرهنگی و تاریخی و بخصوص آداب و رسوم مورد بررسی و تحقیق قرار میدادند و در حقیقت پایه‌گذاران جغرافیای فرهنگی (یا Kultur Geographie) میباشند که در ایران بنام جغرافیای انسانی معروف است.

استرابون در نوشته‌های خود جد و جهد کرده که وجود تمدنهای ملل مختلف را که تابع محیط طبیعی است ثابت کند و بدین وسیله نشان دهد که آداب و رسوم ساکنین یک منطقه و یا حکومت آنها چگونه بوجود آمده است و تأثیر عوامل طبیعی در آن تا چه حد بوده است بعد از پایه‌گذاری این علم در آن زمان قرن‌ها بود که علم جغرافیا بر پایه اولیه خویش باقی‌مانده بود و هیچگونه قدم‌مثبتی در این زمینه برداشته نشد، حتی در قرن ۱۶ نیز اطلاعات بشری و روش تحقیق آن تکامل چندانی نیافته بود.

اندازه‌گیریهای زمین که توسط شخصی بنام آپیان^۱ انجام یافت و نیز طرح و تقسیم نقشه‌های جغرافیائی و فهرست نقاط و جزایر مهم بر اصول طول و عرض جغرافیائی که صورت گرفت همگی بر اساس علم جغرافیای قدیم پایه‌گذاری شده بود و در واقع روش آن بهیچ وجه تا آن دوره تکامل نیافته بود و با تدوین تاریخ جهان که بوسیلهٔ زباستیان مونستر^۲ نوشته شده همه تقلیدی از علوم قدم می‌باشد در این دوره علم جغرافیا بصورت کتاب لغت یا دایرةالمعارف درآمده بود که هر شخص نامی از ممالک و مناطق و یا رود و کوه را بر آن اضافه میکرد و درحقیقت از نظر جغرافیای علمی ارزش نداشت، چنانکه در تشریح و مطالعهٔ يك شهر علت و معلول و چون و چرا را هیچوقت در نظر نمی‌گرفتند، مثلاً: علت ایجاد شهر در يك نقطه معین و یا توسعهٔ آن در ادوار مختلف تاریخ و یا از بین رفتن آن هرگز مورد مطالعه قرار نمیگرفت. در سال ۱۶۵۰ شخصی بنام واریوس^۳ قدمی مثبت در راه علم جغرافیا برداشت و او علم مزبور را بدو قسمت تقسیم کرد: یکی جغرافیای عمومی و دیگری جغرافیای منطقه‌ای.

در جغرافیای عمومی پدیده‌ها و علل مختلف پراکندگی آنها در تمام سطح کرهٔ زمین مورد مطالعه قرار میگیرد و در واقع پدیده‌هایی که مطابق اصول طبیعی در زمین دیده میشوند و نمونه‌های آنها میتوان در تمام سطح کرهٔ زمین با کمترین تغییری یافت، مورد بررسی قرار میدهد. و در جغرافیای منطقه‌ای تمام پدیده‌های جغرافیائی موجود را در کادر کوچکتری مورد تحقیق قرار داده که اصولاً نسبت بهم محل با همدیگر فرق میکنند. و مهم‌تر از همه اینکه جغرافیائی را که تا زمان وی معمول بود، یعنی علم نجوم و جغرافیای انسانی که فقط از طریق مشاهده بدان واقف بودند، توسعه داده و جغرافیای

۱ - Aipan - ۲ Sebastian Münster

۳ - Varenus برای اطلاعات بیشتر به نشریه زیر مراجعه شود.

G. Lange, «Varenius über die Grundfragen.» Ein Beitrag zur Problemgeschichte der geogr. Wiss. In: *Pet. Mitt.*, Gotha 1961.

طبیعی را عملاً پایه‌گذاری کرد. بعقیده وارنیوس جغرافیا علم مربوط بزمین است. کانت تعریف نسبتاً کاملتری در این زمینه نموده و تشریح و توصیف طبیعی و کامل کره زمین را علم جغرافیا میداند البته در این مطالعات باید پراکندگیهای پدیده‌های جغرافیائی را نیز متذکر شد. وی توجه خاصی بحركات زمین، موقعیت زمین در فضا، آب و هوا، زلزله و آتش فشان داشته‌است. بعد از آن دودانشمند علوم طبیعی که او این پایه‌گذاران جغرافیای علمی محسوب میشوند بنام الکساندر فون هومبالت^۱ و کارل ریتتر^۲ که در سال ۱۸۰۰ این علم را بصورت علمی کامل معرفی نمودند و کوشش‌های فراوان در این زمینه بعمل آوردند. در این موقع بود که علم جغرافیا را منحصر به مطالعه سطح کره زمین نمودند و در حقیقت دامنه آنرا محدود ساختند. در این مطالعه مناظر مختلف جغرافیائی در مناطق مختلف مورد بحث و گفتگو قرار میگرفت یعنی پدیده‌های مختلف سطح کره زمین که کم و بیش مشابه همدیگر باشند در یک زمان مورد مطالعه قرار میگیرند. هومبالت در این مورد چنین اظهار نظر میکند: باید توجهی به هم‌آهنگی و تأثیر نیروها به همدیگر نمود. عقیده وی در سال ۱۸۰۷ در کتابی موسوم به «نظری طبیعت»^۳ منتشر شد. البته این عقیده و این اصل بیشتر بدرد جغرافیای منطقه‌ای میخورد برای روشن شدن مطالب باید متذکر شد که پدیده‌های جغرافیائی با همدیگر و بانبروهای موجود در سطح زمین ارتباطی مستقیم داشته و تابع آن میباشند. ریتتر این اصل را بیشتر در مورد انسان و محیط زندگی او بکار برده است. او در کتب خویش کاملاً روشن میسازد که بشر تابع محیط زندگی خویش است و کره زمین خانه‌ایست که بشر در آن تربیت مییابد و این نظریه در قرون

۱- Alexander von Humbolt

۲- Carl Ritter برای اطلاع بیشتر بکتاب زیر مراجعه شود :

Ritter. C. *Die Erdkunde im Verhältnis zur Natur und Geschichte des Menschen* Bd. qund 2. 1817-1818 Bd. 3-19, 1922-1959.

۳- *Ansichten der Natur* 1807

وسطی نیز تا حدی رواج داشت ولی هنوز بصورت علمی در نیامده بود. نظریه جغرافیائی ریتزر که بیشتر یک روش تاریخی است در اثر پیشرفت علوم طبیعی که در نیمه دوم قرن ۱۹ ایجاد گردید کمک بزرگی به پیشرفت علم جغرافیا مخصوصاً جغرافیای طبیعی نمود و این امر باعث ادامه مکتب جغرافیائی ریتزر گردید. مطالعه تاریخ بشر که بیشتر جنبه تحقیقاتی و اکتشافات منطقه‌ای داشته رابطه انسان و طبیعت و تابع بودن بشر بمحیط زندگی خویش تا حدی ثابت میگردد و حتی این امر باعث کنجکاوی بشر در مورد ارتباط پدیده‌های مختلف جغرافیائی گردیده است که خود وظائف جداگانه‌ای را در علم جغرافیا بوجود آورده است که آنرا بنام علم ارتباط میتوان نامید.

در مقابل این روش فردیناند فن ریشتوفن^۱ در سخنرانی خود بسال ۱۸۸۲ در شهر لایپزیک^۲ از شهرهای آلمان شرقی چنین اظهار نمود: جغرافیا علمی است مربوط بشناسائی پوسته زمین و پدیده‌های مختلف آن که بواسطه عوامل گوناگون همیشه در حال تغییر است و وظیفه آن بقول ریتزر عبارت است از مطالعه مناطق مختلف زمین با در نظر گرفتن علت و معلول بشرط وجود بشری.

راتزل^۳ که خود از پایه‌گذاران درجه اول جغرافیای انسانی است در خلال سالهای ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۱ مطالعات ارزنده‌ای در این زمینه نموده که نتیجه این مطالعات منجر بانتشار کتابی بنام «اساس بکار بردن جغرافیا در تاریخ»^۴ گردید و بدین وسیله جغرافیای انسانی را پایه‌گذاری کرد.

وی عقیده دارد که عوامل انسانی در برخورد با طبیعت دارای اهمیت چندانی نیست و تأثیر عوامل انسانی در طبیعت ناچیز است ولی برعکس نفوذ محیط زندگی و

۱ - Ferdinand von Richthoffen

۲ - Leipzig

۳ - Friedrich Ratzel

۴ - Grundzüge der Anwendung der Erdkunde auf die Geschichte

عوامل طبیعی در انسان زیاد بوده و تأثیر زیادی نیز خواهد داشت و بشر تابع آن است. وی نفوذ بشر را در طبیعت محدود میدانند ولی نفوذ طبیعت را بر انسان امری حتمی می‌پندارد و پیروی انسان از طبیعت را امری اجباری میدانند.

ولی یوهان فریدر هردر^۱ استیلای طبیعت و نفوذ آنرا بر انسان بصورت رؤیائی بیان نموده‌است زیرا او حتی هوش و ذکاوت و استعداد های بشری را زائیده محیط زندگیش میدانست و کوچکترین عمل بشری را ناشی از محیط طبیعی او مینداشت. البته این موضوع بهیچوجه عمومیتی نداشته نظریه امروزی و دید جغرافیائی بشر را شخصی بنام موریتز فن شویند^۲ بیان نموده‌است که در افکار هگل^۳ نیز مشابه آن دیده میشود. نظریه شویند تقریباً عکس نظریه هردر است و بعقیده او تابعیت از محیط طبیعی هرگز برای انسان اجباری نبوده بلکه در زندگی بشر تأثیر دارد.

و اما افکار و عقاید و کتب را تزل فوق‌العاده در جوامع علمی دنیا تأثیر داشته داشته‌است بطوریکه در فرانسه و یدال دولابلاش^۴ تحت تأثیر افکار وی قرار گرفته و

۱- Johann Gottfried Herder شاعر و فیلسوف آلمانی که بسال ۱۷۴۴ در

Mohrunge متولد و بسال ۱۸۰۲ در Weimar وفات یافته، در ایام جوانی در شتراسبورگ به تحصیل ادیان پرداخت و بعد تأثیر طبیعت در هنر در روحیه وی اثر فوق‌العاده‌ای گذاشت. وی در سال ۱۷۷۶ در شهر Weimar به سمت بزرگترین کشیش و روحانی محل انتخاب گردید.

۲- Moritz von Schwind، شویند برشته‌های مختلف علوم از جمله فرهنگ و تمدن ملل، زبان شعر و آوازه‌های فلکوری علاقه زیادی داشت کتاب معروف وی بنام «افکار فلسفی و تاریخ بشریت» میباشد. وی در سال ۱۸۰۴ متولد و بسال ۱۸۷۱ فوت کرده است.

۳- Georg Wilhelm Friedrich Hegel بسال ۱۷۷۰ در شهر اشتوتگارت متولد

و در سال ۱۸۳۱ در شهر برلن وفات یافته است یکی از فلاسفه بزرگ و معروف آلمان در قرن

۱۹ است وی در طول زندگی خویش در سه دانشگاه و Jena Heidelberg و بخصوص Berlin

بتدریس پرداخته و عقاید وی در مورد پیش آمدهای طبیعت، تاریخ دنیا، هنر، ادیان، شناسائی

روح از نظر فلسفی مورد تأیید دانشمندان است.

۴- Vidal de la Blache

جغرافیای انسانی را پایه‌گذاری نمود و پس از فرانسه کشوری که باز تحت تأثیر افکار راتزل قرار گرفته آمریکا است بخصوص در گذشته بسیار نزدیک افکار راتزل طرفدارانی داشته ولی امروزه دیگر عقاید و تئوریهای وی از طرف جغرافی‌دانان آمریکا چندان استقبال ندارد، همچنین پیشرفتهای جدید جغرافیائی و مخصوصاً تأثیر کار و نیروی بشری در ایجاد مناظر فرهنگی و تغییراتی که در چهره زمین بعمل می‌آید تا حدی مکتب راتزل را تأیید مینماید .

امروزه با امکاناتی که طبیعت در اختیار بشر گذاشته است او را وادار نموده که طرفدار مکتب جبر طبیعت باشد بطوریکه پاسارگه^۱ این امر را جبر طبیعت و یادلربائی آن یاد کرده و بشری را که بمبارزه با آن می‌پردازد تابع امکانات طبیعی و توانائی و تکامل تمدن او میدانند . و باید دانست که ارزش جغرافیائی محل نقش عمده‌ای در این امر بعهده دارد مثلاً جزیره انگلستان در نتیجه دارا بودن موقعیت خاص جغرافیائی تا حدی بکشف آمریکا کمک نموده است . و یا منطقه رور^۲ در آلمان به اختراع ماشین بخار و تکامل آن کمک فوق العاده‌ای نموده است . امروز مشکلات بزرگ طبیعی مانند قدیم لاینحل نیست و پیشرفتهای تکنولوژی آنها را برطرف کرده است و طولی نخواهد کشید که بشر موانع فعلی طبیعی را نیز برطرف خواهد کرد . ولی باید این حقیقت را قبول کرد که تسلط بیش از حد بشر بر طبیعت در نتیجه امکاناتی است که خود طبیعت در اختیار وی نهاده است مثلاً در ممالک صنعتی اروپا و شرق آتازونی که درجه حرارت و بارندگی و عوامل طبیعی مشابهی دارند و این عوامل طبیعی باعث پیشرفت اقتصاد ایندو منطقه گردیده است . بطوریکه گریفت تیلور^۳ در کتاب خود بنام جغرافیا در قرن بیستم^۴ یادآور میشود فقط $\frac{1}{5}$

۱ - Pasarge برای نوشته‌های پاسارگه به منابع آخر مقاله مراجعه شود .

۲ - Ruhr - Griffith Taylor

۴ - Geographie in the 20 th. Century

از سطح قاره‌های زمین یعنی تقریباً ۲۵ میلیون کیلومتر مربع از ۱۵۰ میلیون کیلومتر مربع آن دارای تراکم جمعیت بیشتری است و مناطق خشک کم رطوبت امکان تراکم جمعیت بیش از حد را نخواهد داشت مگر با بکار بردن تکنیک جدید آبیاری، و در مقابل این وضع مناطق وسیعی از قاره آفریقا بواسطه مساعد بودن عوامل جوئی امکان بهره‌برداری‌های بزرگ اقتصادی را داشته و برای تراکم جمعیت بیشتر آمادگی دارد. و نیز توسعه زمینهای زیرکشت از طرفی و پیدایش مسئله بزرگ دیگر مانند پائین رفتن سطح آب دریای خزر در اثر بکار بردن ولگا در زمینهای کشاورزی از طرف دیگر مشکلاتی است که بشر آن را با دست خود بوجود آورده است و یا عدم آشنائی بشر به بهره‌برداریهای صحیح اقتصادی باعث شده که مسئله فرسایش خاک را پیش آورد که همه‌ساله زمینهای زراعتی وسیعی نیروی زراعتی خود را از دست میدهد.

بدینوسیله نتیجه گرفته میشود که انسان نباید تابع طبیعت شود بلکه باید بجنگ و جدال با آن بپردازد و شناسائی نظم طبیعت و آنچه که در اختیار ما گذاشته شده بوسیله تحصیل و مطالعه دقیق و عمیق و انطباق آن با محیط زندگی بشری باید هدف اصلی ما باشد. بشر قرن بیستم باید حد اکثر امکانات طبیعی را برای بهره‌برداریهای اقتصادی بکار برد ولی نه از راه مبارزه، و در واقع طبیعت را در جبهه مخالف خویش نپندارد. قدرت بشری موقعی از نظر اقتصادی قابل استفاده است که عوامل طبیعی را بهتر بشناسد و هنگامیکه آنرا بطور کامل شناخت، همین شناسائی او را برای مبارزه مطلوب آماده خواهد کرد و حتی فرانسیس بیکن در حدود سال ۱۶۰۰ همین نظریه را داده است و در حقیقت این نظریه به جغرافیای عملی ختم میشود که بشر آن را در موارد مختلف بکار خواهد برد و هنگامی جغرافیای عملی وجود خواهد داشت که انسان وظائف و مسئولیتهای خاصی

را برعهده گیرد که تأثیر کلی در مناظر فرهنگی داشته باشد و کمک بزرگی به تحقیقات منطقه‌ای و طرح‌ها و نقشه‌ها و برنامه‌های عمرانی بنماید و این پروژه‌های عمرانی زمانی سودمند خواهد بود که از علم جغرافیا کمک گرفته شود.

منابع و مأخذ

- Ernst Weigt.: *Die Geographie, Braunschweig* 1964.
- Gustav Fochler-Hauke.: *Geographie, Das Fischer Lexikon. Frankfurt am Main* 1959.
- Passarge, Fr.: *Problemgeographie, in Forschungen und Fortschritte* 1948.
- Passarge, S.: *Die Grundlagen der Landschaftskunde Bd. 3. Die Oberflächengestaltung der Erde* 1920.
- Passarge, S.: *Geographische Völkerkunde* 1951.
- Hettner, A.: *Allgemeine Geographie des Menschen Bd. 1. Die Menschheit* 1947.
- Schwind, M.: *Kulturlandschaft als objektivierter Geist, in: Dt. Geogr. Blätter, Bd.46, 1951.*
- Ratzel, F.: *Politische Geographie* 1897.
- دکتر احمد مستوفی: جغرافیای عمومی، تهران ۱۳۳۲.
- دکتر جهانگیر صوفی: جغرافیا و روش تحقیق در آن، تهران ۱۳۳۸.